

انقلاب طولانی هائیتی

پی یر لبوسیر، مارگارت پرسکاد و کامیلا واله

ترجمہ علی اورنگ



پی‌یر لبوسیر از بنیانگذاران کمیته اقدام برای هائیتی و عضو هیئت‌مدیره صندوق کمک‌های اضطراری هائیتی است.

مارگارت پرسکاد عضو گروهی است که برای هائیتی در سازمان جهانی اعتصاب زنان کار می‌کنند، و از بنیانگذاران *زنان سیاهپوست برای دستمزد در ازای کارهای خانه* است. او مجری «سوجورنو تروث» در رادیو پاسیفیک است که به‌طور مرتب اخبار هائیتی را پخش می‌کند.

کامیلا واله ویرایشگر، مترجم، و نویسنده ساکن نیویورک است. او دستیار سردبیر مانثلی ریویو (Monthly Review) است.

آن‌ها از سلما جیمز به‌خاطر کمک به هماهنگی این مصاحبه سپاسگزارند.

«وقتی که تاریخ آن چنان نوشته شود که از آن انتظار می‌رود نوشته شود، آنچه که باعث شگفتی انسان‌ها می‌شود اعتدال و شکیبایی طولانی توده‌هاست، نه سبعیت آن‌ها.»

سی. ال. آر. جیمز، *ژاکوبین‌های سیاه*، ۱۹۳۸

«جنبش هائیتی، اگر چه محوری‌ترین نقش را در برانداختن بردگی در قاره‌ی آمریکا داشته است، اما بیش از سایر جنبش‌ها نادیده گرفته شده است. ما همه دین بزرگی به مردم هائیتی داریم و باید آن را پردازیم.»

مارگارت پرسکاد، مقدمه‌ی کتاب *زمان ما حال است* از سلما جیمز

در ۷ ژوئیه ۲۰۲۱، **جوئیل مویس**، رئیس‌جمهور غیرقانونی هائیتی که از سال ۲۰۱۷ کشور را اداره می‌کرد، در حمله‌ای به خانه‌اش در حومه‌ی **پورتو پرنس** به قتل رسید. مویس پیش از مرگش، به‌رغم این که دوره‌ی ریاست‌جمهوری‌اش در ۷ فوریه ۲۰۲۱ به پایان رسیده بود، با حمایت جوخه‌های مرگ هائیتی و همچنین دولت جو

بایدن (در ادامه‌ی سیاست دولت دونالد ترامپ) و سازمان ملل، قدرت‌ش را حفظ کرده بود. مردم هائیتی، چندین ماه با شرکت در تظاهرات گسترده خواستار کناره‌گیری مویس بودند. همزمان، دولت بایدن با سرعت نگران‌کننده‌ای به اخراج مردمان اهل هائیتی ادامه داده است.

آریال هنری که اندکی پیش از قتل مویس، به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب شده بود، به‌عنوان رئیس‌جمهور موقت در ۲۰ ژوئیه ۲۰۲۱ سوگند خورد. **گروه محور** (The Core Group)، متشکل از آمریکا، فرانسه، کانادا، آلمان، برزیل، اسپانیا، اتحادیه‌ی اروپا، و نمایندگان از سازمان ملل و سازمان کشورهای آمریکایی (Organization of American States)، در بیانیه‌ای حمایت خود را از هنری اعلام کردند.

مقامات هائیتی در بررسی‌های مربوط به ترور، رئیس تیم امنیتی مویس را دستگیر کرده و حکم دستگیری **ویندل کوک تلوت**، دادرس دادگاه عالی را صادر کردند. مزدوران کلمبیایی نیز با ترور مرتبط بودند و پنتاگون نیز تایید کرد که چهار نفر از متهمین مزدور در فورت بنینگ (Fort Benning) ایالت جورجیای آمریکا دوره‌ی تعلیم نظامی دیده بودند. مؤسسه‌ی نیمکره‌ی غربی (Western Hemisphere Institute for Security Cooperation) برای همکاری امنیتی در فورت بنینگ که پیش‌تر به مدرسه قاره‌ی آمریکا (School of Americas) معروف بود (منتقدین آن را «مدرسه آدمکش‌ها» می‌نامند)، چندین دهه مشغول تعلیم نظامیان آمریکای لاتین در زمینه‌های رزمی، عملیات ضدشورش، و مبارزه با مواد مخدر بوده است. از آن هنگام، قاضی مسئول رسیدگی به این قتل استعفا داد، چرا که جسد یکی از منشی‌های دادگاه هم پیدا شد.

در ۱۴ اوت ۲۰۲۱، زلزله‌ی ویرانگر ۷٫۲ ریشتری هائیتی را تکان داد. در زمان نگارش این مطلب، میزان مرگ‌ومیر به ۲۲۰۰ رسیده بود، بیش از ۱۲۰۰ نفر زخمی شده بودند، و بیش از ۷۰۰۰ خانه نابود شده بود. بسیاری از بیمارستان‌ها هم آسیب دیده بودند، و آن‌هایی که همچنان مشغول فعالیت بودند گزارش از مازاد ظرفیت بیماران و کمبود لوازم پزشکی می‌دادند. دو روز پس از زمین‌لرزه، طوفان استوایی گریس (Tropical Storm Grace) هائیتی را فراگرفت که توأم با باران و بادهای سنگین بود.

کامیلا واله: از هر دوی شما که برای صحبت در مورد رویدادهای هائیتی به من پیوستید متشکرم. اخیراً اتفاقات زیادی در هائیتی رخ داده است: امتناع جوونال مويس از کناره‌گیری، قتل متعاقب او، سوگند آریال هنری به عنوان نخست‌وزیر، حضور جوخه‌های مرگ در خیابان‌ها، زلزله، طوفان استوایی، و البته کنترل هائیتی توسط نهادهای امپریالیستی (عمدتاً آمریکا، سازمان ملل، و سازمان کشورهای آمریکایی). پیش از این که به این‌ها پردازیم، می‌توانید در مورد ریشه‌های تاریخی شرایط فعلی صحبت کنید؟

پی‌یر لبوسییر: نخست باید بگویم که ریشه‌های وضعیت فعلی را باید در مبارزه‌ی تاریخی مردم هائیتی دید، مردمی که اجداد مادری و پدری‌شان از آفریقا روده شده و برای کار کردن به‌عنوان حیوانات بارکش به این سرزمین آورده شدند، تا برای مردمی که آن‌ها را مانند بردگان نگهداری می‌کردند، ثروت بیافرینند. آن‌ها علیه برده‌داری جنگیدند و آن را در سال ۱۷۹۱ شکست داده و کشور مستقل هائیتی را در ۱ ژانویه ۱۸۰۴ تأسیس کردند. اما مبارزات ما برای رهایی متوقف نشده است، چرا که هائیتی کشور عجیبی بود که توسط مردم گرفتار چنگال بردگی به‌وجود آمد. هائیتی خود را به‌عنوان کشوری آزاد که خود را وقف الغای برده‌داری کرده بود، تثبیت کرد؛ خود را پناهگاهی برای مردم ستم‌دیده، به‌ویژه بردگان آفریقایی و مردم بومی اعلام کرد. آنان می‌توانستند به هائیتی بیایند، شهروند شناخته شوند و از آزادی‌شان دفاع شود. این تاریخچه‌ی اوضاع در هائیتی است.

اما برده‌دارسالاری (slavocracy)، امپراتوری‌های برده (در مورد فرانسه، انگلستان، اسپانیا، و بعدها کشور نوظهور آمریکا، که آفریقایی‌ها را به‌عنوان برده به کار می‌کشیدند صحبت می‌کنیم) می‌خواستند که این الگوی آزادی و انقلاب موفق را نابود کنند. از آن زمان، هائیتی دستخوش مبارزه‌ای بوده که مردم هائیتی را تحت تأثیر خود قرار داده است. کاری که این کشورها انجام دادند، پروردن و بر سریر قدرت نشانیدن افراد و دولت‌هایی بود که تبدیل به دشمنان توده‌ی مردم هائیتی شوند، چرا که در تلاش بودند نظام استعماری بهره‌کش قدیمی را برای غنی کردن اقلیت را احیا کنند. بنابراین مردم

هائیتی پیوسته علیه این دیدگاه استعماری و نظام استعماری مبارزه کرده‌اند. امروز ما شاهد ادامه‌ی مبارزه‌ایم.

وقتی در سال ۱۹۱۵ دولت آمریکا به هائیتی حمله کرد، نقطه‌ی عطفی پدید آمد. در آن مقطع، مبارزه‌ی مردم در هائیتی برای در اختیار گرفتن قدرت بود، بدین دلیل که زمین کشاورزان به زور از آن‌ها گرفته شده و به نهادهای خارجی (به‌ویژه نهادهای آمریکایی) واگذار شده بود، و مردم هائیتی گفتند «نه، ما این را تحمل نخواهیم کرد.» قیامی انبوه به وقوع پیوست و تفنگداران دریایی آمریکا در حمایت از نخبگان و متحدین خارجی خود وارد میدان شدند تا کشور را «به وضعیت پیشین بازگردانده» و از به قدرت رسیدن جنبش مردم جلوگیری کنند. از آن زمان، آمریکا تبدیل به تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی در امور روزمره‌ی هائیتی شده است، و ما در حال مبارزه علیه سلطه‌ی آمریکا (سلطه‌گر اصلی هائیتی) بوده‌ایم. طی سال‌های اخیر، فرانسوا دووالیه «بابا دکتر» (به دلیل حرفه و تخصص در زمینه پزشکی) و پسرش ژان-کلاد دووالیه «بچه دکتر» بی‌رحمانه‌ترین نمود این مبارزه‌ی طبقاتی بودند، این جنگ طبقاتی علیه مردم برای بقای نظام استعماری بهره‌کش قدیمی، سازماندهی شده است.

در سال ۱۹۸۶، مردم شوریدند و با موفقیت دووالیه را سرنگون کردند، اما آمریکا از آن زمان تلاش کرده تا نیروهای وابسته به دووالیه را در قدرت نگه دارد. پس از فرار دووالیه، ما به مدت چهار سال شاهد حکومت دولت نظامی طرفداران دووالیه هستیم که بسیار بی‌رحمانه مردم را سرکوب می‌کرد. در سال ۱۹۹۰، مردم ژان-برتراند آریستید (کشیش کلیسا و رهبر جنبش جدید برای آزادی) را انتخاب کردند. او اولین رئیس‌جمهور هائیتی بود که به‌صورت دموکراتیک انتخاب شده بود و فقط هفت ماه در قدرت ماند. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۱، کودتایی به وقوع پیوست که آمریکا آن را سازمان داد و به‌وسیله‌ی ارتش هائیتی اجرا شد. بیش از ۵۰۰۰ نفر کشته شدند، مردم به‌صورت گسترده مقاومت کردند و توام با همبستگی بین‌المللی بود، و رئیس‌جمهور آریستید، دو سال بعد برای تکمیل دوره‌اش به ساختمان ریاست‌جمهوری بازگشت. در سال ۱۹۹۶، در اولین انتقال آزاد قدرت از یک دولت انتخابی به دولت دیگر، *رنه پریوال* به ریاست‌جمهوری برگزیده شد، اما آمریکا به تضعیف فرایند دموکراتیک ادامه داد.

باید توضیح دهم که در سال ۱۹۸۷، حتی در اوج دیکتاتوری نظامی، مردم هائیتی با موفقیت قانون اساسی جدیدی را (که بسیاری از دستاوردهای جنبش دموکراتیک را ارج می‌نهاد) بر اساس مشارکت عمومی تدوین کردند و با اکثریت آرا به آن رأی دادند. البته که ارتش، طرفداران دووالیه‌ها و یا آمریکا هرگز به قانون اساسی احترام نگذاشتند. در سال ۲۰۰۰ انتخابات دموکراتیک برگزار شد و آریستید برای بار دوم و با اکثریت مطلق آرا به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. اما آمریکا نیروهایش را بسیج کرد و پیشروی به سمت دموکراسی و اجرای احکام دموکراتیک در هائیتی را به شدت تضعیف کرد. در سال ۲۰۰۴، دولت آمریکا تحت نظر جورج بوش پسر کودتای دوم را به اجرا درآورد (جورج بوش پدر مسئول کودتای اول بود) که منجر به کشته شدن نزدیک به ده هزار نفر توسط نیروهای راست‌گرا (نیروهای نظامی قدیمی هائیتی که توسط رئیس‌جمهور آریستید منحل شده بودند، و طیف مزدوران و جنایتکاران اهل هائیتی، از جمله **جبهه‌ی جوخه‌ی مرگ برای پیشرفت و ترقی هائیتی** و نیز **تونتون ماکوتس**، نیروهای سرسپرده‌ی بابا دکتر و بچه دکتر) شد. آن‌ها در واقع قادر به اجرای کودتا نبودند، بنابراین نیروهای ویژه‌ی آمریکا، فرانسه، و کانادا وارد شدند و رئیس‌جمهور آریستید را ربوده و ساقط کردند. اما مردم هائیتی هرگز زیر بار این کودتا نرفتند و مقاومت تا امروز ادامه دارد.

از آن زمان، هائیتی تحت اشغال آمریکا، فرانسه و کانادا بوده است، اما از سازمان ملل به‌عنوان پوششی برای این که مقبول و خوشایند جهان باشد، استفاده می‌شود. در حقیقت نیروهای سازمان ملل سیاست خارجی آمریکا را اجرا کرده‌اند؛ آن‌ها مردم محله‌های فقیرنشین و اجتماعات گوناگون را در اقصی نقاط هائیتی قتل عام کرده‌اند، چرا که مردم به تظاهرات خود علیه نظام پوسیده‌ی استثماری ادامه داده‌اند، خواستار حقوق دموکراتیک خود و بازگشت منتخبین خود به قدرت بوده‌اند. بنابراین مردم قتل عام می‌شدند.

تونتون ماکوتس که دولت‌های بابا دکتر و بچه دکتر آن را راه انداخته بودند، جوخه‌های مرگ بی‌رحمی‌اند که پیوسته و حتی با نام‌های مختلف، در صحنه حضور داشته‌اند. یکی از نام‌هایشان جبهه‌ی پیشرفت و ترقی هائیتی در خلال کودتای اول بود.

اکنون به «دارودسته» معروفاند، اما این فقط روشی برای گمراه کردن مردم است. وقتی که مردم اصطلاح «دارودسته» را می‌شنوند، فکر می‌کنند که با نیروهای مخالف دولت طرفاند، اما چنین نیست. اینان گروه‌های قاتلی هستند که حقوقشان را دولت می‌پردازد، جوخه‌های مرگی‌اند که همدست دولت‌اند. در ماه اکتبر، حتی دفتر دبیرکل سازمان ملل، آنتونیو گوترش، بیانیه‌ای در ستایش جیمی «بارباکیو» چریزر (قاتل بی‌رحم و یکی از بدنام‌ترین رهبران جوخه‌های مرگ) صادر کرد. در واقع، او بود که فدراسیون به اصطلاح دارودسته‌ی جوخه‌های مرگ، خانواده جی-۹ و متحدان آن را پایه گذارد. این فدراسیون توسط دولت هائیتی (که میلیون‌ها دلار تحت پوشش به اصطلاح خلع سلاح به آن پرداخت شده بود) سازماندهی شد. اما در واقع راهی برای در اختیار گذاشتن پول و مهمات بیشتر برای آن‌ها بود، طوری که بتوانند مردم را بکشند، در سراسر هائیتی کارزار وحشت ایجاد کنند و قتل عام فعلی را به اجرا درآورند. پیش از این، در آغاز کودتای ۵-۲۰۰۴، نیروهای سازمان ملل مرتکب کشتارهایی شدند که می‌توانم دست کم به چهار مورد اشاره کنم. البته گفته می‌شود آنچه که به جهان به عنوان جنگ‌های خیابانی بین دارودسته‌ها نشان داده شده است، در واقع کار سازمان ملل یا پلیس هائیتی نبوده است و آن را به گردن خانواده جی-۹ و متحدانشان و جوخه‌های مرگ انداخته‌اند. اما در هائیتی همه می‌دانند که این واقعیت ندارد.

مارگارت پرسکاد: من از مردمان بایجان (Bajan) باربادوس هستم، و هائیتی همیشه برای ما در منطقی کارائیب مهم بوده است. انقلاب هائیتی چندین دهه پیش از اعلامیه‌ی آزادی بردگان در آمریکا اتفاق افتاده است، و ترس بزرگی وجود داشت آنچه که در هائیتی به وقوع پیوست در کشورهای برده‌دار دیگر قاره‌ی آمریکا نیز رخ دهد. برای نمونه در باربادوس، در واقع شورش بزرگ بوسا (Bussa Rebellion) در سال ۱۸۱۶ قطعاً تحت تأثیر انقلاب هائیتی به وقوع پیوست. اگر شما سرتاسر تاریخ را نگاه کنید، عملاً تمام جزایر کارائیب، از گرانا‌دا تا سنت وینسنت، قیام‌هایی داشته‌اند که بلااستثنا، فارغ از بزرگی یا کوچکی، عمدتاً از انقلاب هائیتی الهام گرفتند. برخی از افرادی که در آنچه به‌عنوان بزرگ‌ترین شورش بردگان در آمریکا محسوب می‌شد شرکت کردند و به سازماندهی آن کمک کردند، یعنی شورش سال ۱۸۱۱ در لوئیزیانا،

مردمان اهل هائیتی بودند که برده‌داران فراری بعد از انقلاب هائیتی، از آنجا همراه خود به آمریکا آورده بودند. هائیتی‌هایی که به آنجا آورده شدند، به سرعت شروع به بسیج و سازماندهی دیگر برده‌ها در آمریکا کردند، که با توجه به تفاوت زبان و سایر تفاوت‌ها، کاملاً جالب توجه است. از آن‌رو چنین می‌گوییم که همچنین علت توسعه‌ی عظیم آمریکا در نتیجه‌ی خرید لوئیزیانا (از فرانسه در سال ۱۸۰۳) در واقع به خاطر انقلابی هائیتی بود که فرانسه را مجبور به ترک آن سرزمین کرد.

در همان دوره، هائیتی کمک بزرگی به اسطوره‌ی آزادی‌بخشی آمریکای لاتین، **سیمون بولیوار** کرد، که دوبار برای نجات جان خود اقدام به فرار کرد. او به هائیتی پس‌انقلاب (جایی که به او پناهندگی داده شد) فرار کرد و مردمان هائیتی او را همراه با مبارزان انقلابی، اسلحه و منابع به ونزوئلا فرستادند. امروز، حتی مکانی در کاراکاس وجود دارد که مردمان هائیتی برای آزادسازی آمریکای لاتین جان خود را فدا کردند. آن حادثه، واقعه‌ای عظیم و بین‌المللی و بخشی از هزینه‌ای بود که مردمان هائیتی از آن هنگام پرداخته‌اند. بخشی از این داستان در کتاب **ژاکوبین‌های سیاه** سی. ال. آر. جیمز گفته شده است.

مردم می‌دانند که اگر واقعا قصد کشتن و رفتار بی‌رحمانه با آن‌ها را داشته باشید، نخست باید آن‌ها را از صفات انسانی محروم کنید، و در مورد مردم هائیتی، مشخصاً پدیده‌ی محروم کردن از خصایص انسانی به‌وقوع پیوسته است. یعنی همان مجموعه‌ی اقدامات کم‌ارزش کردن زندگی سیاهان، بازگشت به گذشته‌ی برده‌داری و پیش کشیدن مسئله‌ی نژادی به طرق گوناگون. وقتی که به هائیتی می‌روم، میزان فقر، تحقیر مردم، و شکاف شدید طبقاتی میان نخبگان و اکثریت مردم هائیتی (توده‌ی مردم، عمدتاً سیاهان تیره پوست) را می‌بینم. در یکی از دیدارهای اخیرم از هائیتی، همراه با سازندگان برنامه‌ای تلویزیونی در آنجا بودم و در تلاش بودیم تا داستان پس از کشتار **لاسالین** را که توسط بارباکیو هماهنگ شده بود، ضبط کنیم. بارباکیو چریزر حالا به‌عنوان فردی انقلابی مطرح شده است. آن‌طور که مردم عادی هائیتی به من توضیح دادند، روش انجام قتل‌ها و عملکرد جوخه‌های مرگ، کاملاً غیرانسانی بود. مردم را فقط نمی‌کشتند، بلکه زنده زنده می‌سوزاند و سلاخی می‌کردند. مرا بر سر جسد زن بارداری

بردند که زنده سوزانده شده و همانجا رها شده بود. این فقط بخشی از بی‌رحمی است که با انسانیت‌زدایی مطلق مردم هائیتی گره خورده است. پیام این جنایت‌ها روشن است: یا از صاحبان قدرت پیروی کرده و کاری را می‌کنید که ما می‌خواهیم و بهترین منافع حاکمیت را تأمین می‌کنند، یا این‌که این بلا بر سر شما هم خواهد آمد. مردم هائیتی به‌عنوان درس عبرتی برای دیگران نشان داده می‌شوند؛ تهدید به این‌که اگر جرأت قیام داشته باشید، این بلا بر سرتان خواهد آمد.

کامیلا واله: شما هر دو شاهد سیر تکاملی امپریالیستی که هائیتی به‌عنوان قصاص پایان‌ناپذیر انقلاب خود متحمل شده است، بوده‌اید. شاید عبارات آشکارتری مثل کودتا علیه رهبرانی که به‌صورت دموکراتیک انتخاب شده‌اند، رژیم‌های دیکتاتوری، و اشغال‌گری هم باشند، اما همچنین نوعی از امپریالیسم «خوشایندتر» وجود دارد که هائیتی به‌واسطه‌ی نهادها و سازمان‌های جهانی تحت تسلط غرب و به ویژه آمریکا که تظاهر به بی‌طرفی می‌کنند، در معرض آن است. شاهدیم که سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان‌های مردم‌نهاد (NGOs)، و غیره نقش اشغال‌گر و پلیس را بازی می‌کنند، مرتکب قتل و تجاوز می‌شوند، بدهی و ریاضت اقتصادی تحمیل می‌کنند، حتی چیزهایی مثل همه‌گیری وبا را به ارمغان می‌آورند. برای مثال، همواره از هائیتی به‌عنوان هدف عمده‌ی «توریسم کمک‌های مالی» یا «جمهوری سازمان‌های مردم‌نهاد» یاد شده است. می‌توانید در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

پی‌یر لبوسییر: باید با موضوع بدهی شروع کنم. هائیتی را مجبور کردند به فرانسه معادل ۲۱,۷ میلیارد دلار در ازای به رسمیت شناختن استقلالش بپردازد. هائیتی یکی از اولین کشورهایی بود که به دوران پسا-استعماری پا گذاشت و سریعاً گرفتار بدهی و پرداخت غرامت شد. ارتباطش کاملاً واضح است. اساساً راه را برای طرح این سوال هموار کرد: چگونه است که تمام مستعمره‌های پیشین باید به ناگهان این پول را به استعمارگران سابق بپردازند؟ اتفاقاً باید برعکس باشد! در سال ۲۰۰۳، رئیس‌جمهور آریستید خواستار اعاده و جبران غرامت شد. اعاده به بازپرداخت پولی که مقرر شده بود هائیتی بپردازد اشاره داشت، و غرامت نیز بابت جنایت‌های برده‌داری، اگرچه دولت

فرانسه قانونی را تصویب کرد که تجارت برده و برده‌داری به عنوان جنایت علیه بشریت شناخته شد. اساساً فرانسه از این‌رو در کودتای ۲۰۰۴ شرکت کرد تا مجبور به پرداخت غرامت نباشد.

پس از انقلاب، هائیتی جزیره‌ای کوچک در منطقه‌ی کارائیب بود، در محاصره کامل امپراطوری‌های وقت (که آفریقایی‌ها را همچون هائیتی که تحت سلطه‌ی استعمار فرانسه بود به بردگی کشانده بودند) به سر می‌برد. فرانسه تهدید کرد اگر هائیتی غرامت استقلالش را نپردازد، بر سرش بمب خواهد ریخت. همچنین سریعاً هائیتی را تهدید به بازگرداندن بردگی کرد. آمریکا که در آن زمان کشوری جوان و نوظهور اما همچون انگلستان، اسپانیا، و دیگر کشورهای اروپایی شدیداً درگیر تجارت برده بود، در این امر به فرانسه کمک کرد. هائیتی مجبور شد که پول را اول به فرانسه و بعد به آمریکا (وقتی که در سال ۱۹۱۵ آنجا را به تصرف درآورد) بپردازد. ما شروع به پرداخت بدهی به آمریکا کردیم و پرداخت‌ها تا سال ۱۹۴۷ ادامه داشت.

دولت هائیتی پس از انقلاب، که طی آن تحت فشار مستقیم به درجات مختلف قدرت‌های بزرگ بود، و در نهایت منجر به حمله و اشغال آمریکا در قرن بیستم شد، بسیار شبیه به دولت‌های وابسته به قدرت‌های خارجی بود. قدرت‌های بزرگ با موفقیت توانستند با استفاده از نخبگان محلی، دولتی وابسته به وجود آورند که برخلاف آرمان‌های مردمی که می‌خواستند مبارزه و مقاومت کنند، عمل می‌کرد. این به‌واقع شروع فرایند فقیر شدن هائیتی بود. پولی که باید برای زیرساخت کشور، ساختن مدارس، جاده‌ها، کانال‌های آبیاری، حمایت از اقتصاد محلی، و حمایت از توسعه‌ی کشور به کار گرفته می‌شد، همگی به جیب فرانسه رفت. درواقع، بخش بزرگی از فرایند مدرن شدن پاریس، مدیون پولی است که هائیتی به فرانسه پرداخته بود. توجه داشته باشید که این نخبگان هائیتی یا کمپانی‌هایی که در هائیتی فعالیت داشتند و مردم را استثمار می‌کردند نبودند که این پول را می‌پرداختند. آن پول حاصل کار دهقانان هائیتی بود که هنوز متحمل چنان مالیات طاقت‌فرسایی هستند که به‌رغم کار و تلاششان، از مزایای خدماتی که پول مالیات پرداختی باید عرضه کند بهره‌ای نمی‌برند. بنابراین آنچه که شاهدیم این است نخبگان محلی و بین‌المللی در واقع مالیاتی نمی‌پردازند و تمام ثروتی که دهقانان

می‌آفرینند، از آن‌ها گرفته شده است. انتقال ثروت و قدرتی است که عمدتاً یادآور نوعی از غصب است که در دوران برده‌داری رایج بود، همان نظامی که حاصل کار مردم از آن‌ها به زور گرفته می‌شد و به جیب قدرت‌های بزرگ می‌رفت.

حالا هم سازمان‌های مردم‌نهادند که به استثمر مردم ادامه می‌دهند. تمام آنچه که ما به‌جای این ثروت غصب‌شده در اختیار داریم تعدادی سازمان مردم‌نهاد است که به هائیتی هجوم آورده‌اند، و با استفاده از فلاکت مردم هائیتی (با نوشتن نامه‌های زیبا برای خارجی‌ها، گرفتن عکس بچه‌های قحطی‌زده‌ی گرسنه، و غیره) درخواست پول برای پر کردن جیب خودشان می‌کنند، نه این‌که واقعیت شرایط را نشان دهند. چنان که وقتی مردم هائیتی به پا خاسته و برای آزادی خود می‌جنگند، سازمان‌ها خفه‌خون می‌گیرند. همیشه پیام این است: «تمام مردم گرسنه‌اند، فقیرند، دسترسی به خدمات درمانی ندارند»، اما هرگز به رابطه‌ی استثمر مردم و فلاکتی که در معرض آن قرار دارند اشاره‌ای نمی‌کنند. هرگز مقاومت ما برایشان مطرح نبوده است.

مارگارت پرسکاد: هائیتی نمونه‌ی آشکاری از آنچه است که **هم‌تافت صنعتی**

سازمان‌های مردم‌نهاد نامیده می‌شود. هائیتی بالاترین میزان سرانه‌ی سازمان‌های مردم‌نهاد را در جهان دارد و با این حال، فقیرترین کشور نیمکره‌ی غربی است. همچنین سازمان‌های مردم‌نهاد اغلب مرتکب خشونت جنسی می‌شوند. چند سال پیش، گزارشات منتشر شده از آکسفام (Oxfam) آشکار کرد که کارکنان این سازمان‌ها به زنان و دختران تجاوز می‌کنند. این امر بازتاب ذهنیتی است که مردم هائیتی را پست‌تر می‌داند و بنابراین، تعدادی از سازمان‌های مردم‌نهاد با عقده‌های ناجی‌گرایی (فردی که برای نجات دیگران از فقر و فلاکت کمک و فداکاری می‌کند. مترجم) و نوعی نگرش برتری‌طلبانه وارد عمل می‌شوند. آن‌ها با مردم طوری رفتار می‌کنند که گویی قصد کمک کردن با روش ویژه‌ای دارند. و البته که سازمان‌های مردم‌نهاد روش زندگی ویژه‌ای (محل زندگی، نوع اتومبیلی که دارند، و غیره) هم دارند که فراتر از سطح زندگی متوسط اهالی هائیتی است. بنابراین شما شاهد بخشی از جمعیت هائیتی هستید که زندگی‌شان از محل پول سازمان‌های مردم‌نهاد تامین می‌شود و تقریباً مثل یک جامعه‌ی خاص مهاجرند که واقعاً خارج از زندگی روزمره‌ی مردم هائیتی می‌زی‌ند. همچنین پس از

زلزله‌ی ۲۰۱۰ شاهد این پدیده بودیدم که درحالی‌که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سازمان‌های مردم‌نهاد به کشور سرازیر شدند، پول‌های هنگفتی جمع شد، چرا که فکر می‌کنم وقتی که زلزله به وقوع پیوست مردم آمریکا بهت‌زده شدند. تعداد زیادی از مردم چیزی درباره‌ی هائیتی نمی‌دانستند، بنابراین میلیون‌ها دلار پول اهدا کردند. چه بر سر آن پول آمد؟ پرسش خوبی است که باید از سازمان‌های مردم‌نهاد پرسید. صلیب سرخ نیم میلیارد دلار جمع کرد و فقط شش خانه ساخت. واقعاً ظالمانه است.

همانطور که پی‌یر اشاره کرد، از سال ۲۰۰۰ مقاومت دائمی وجود داشته است. من از سال ۲۰۰۰ تا شیوع کرونا بارها در هائیتی بودم، و واقعا می‌توانستید ببینید که جنبشی در خیابان‌ها به‌پاست. در آمریکا، چپ می‌تواند در مورد وقایع هائیتی خیلی سردرگم باشد. مردم دوست دارند بگویند که اوضاع پیچیده است. خب، اوضاع از آن‌رو پیچیده است که قدرت‌های موجود، آمریکا و **گروه محور**، عملیات زیادی را در صحنه‌ی عمل اداره می‌کنند، گروهی از هائیتی‌ها نیز هستند که شاید امکانات سفر و ارتباطات دارند، به این سو و آن سو در انجمن اجتماعی جهانی (World Social Forum) و مراکزی مثل آن می‌روند و چنین وانمود می‌کنند که صدای جنبش مردم هائیتی‌اند. اما اگر اندکی عمیق‌تر به این افراد بنگریم، متوجه می‌شویم که آن‌ها، مستقیم یا غیرمستقیم، در کودتا علیه رئیس‌جمهور آریستید دست داشتند. آن‌ها تمایل به ظاهر شدن در لحظات ویژه‌ای از مبارزه مردم هائیتی را دارند. آن‌ها با سخنوری درست یا زبان انقلابی ظاهر می‌شوند، ولی مردمی که در میدان‌اند به خوبی آنان را می‌شناسند و واقعاً به آن‌ها اعتماد ندارند. آن‌ها به جای حمایت از مطالبات خود مردم هائیتی، خود انتخاب می‌کنند که از کدام مطالبات حمایت کنند یا نه، رهبران را انتخاب می‌کنند. اما آشوب و سردرگمی زیادی ایجاد می‌کنند. برای من، این سطح دیگری از امپریالیسم است، آنچه که من از آن به‌عنوان **هم‌تافت صنعتی همبستگی** نام می‌برم، که واقعاً شاهد گسترش آن هستیم، هم‌تافتی که مردم عادی را دور می‌زند و از یک گروه انتخابی خاصی حمایت می‌کند. چه کسی آن‌ها را انتخاب می‌کند؟ کسی چه می‌داند، آن‌ها در خفا در سفارت آمریکا ملاقات می‌کنند و همه نوع معاملات و پول در اختیار دارند.

آخرین نمونه‌اش، حمایت صریح یک روزنامه‌نگار چپ از بارباکیو است که دائماً به‌عنوان کارشناس مسائل هائیتی جا زده می‌شود. او بارباکیو را به‌عنوان یک انقلابی معرفی می‌کند. در هائیتی شهادت پشت شهادت است که درباره‌ی ارتباط بارباکیو با پلیس (او خودش سابقاً پلیس بود)، هماهنگی جوخه‌های مرگ، و قتل‌عام‌ها داده می‌شود، و حالا تصویرش به‌عنوان یک انقلابی بازسازی می‌شود. توجه داشته باشید که این یک نوع عملیات «برنامه ضد اطلاعات» (COINTELPRO؛ عملیاتی که اف‌بی‌آی از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۰ برای خنثی کردن مخالفان سیاسی که معتقد بود خرابکارند و موجب بی‌ثباتی سیاسی می‌شوند مدیریت کرد. مترجم) حقیقتاً دسیسه‌آمیز است، و این را از خودم نمی‌گویم. من باور ندارم که چنین چیزی بدون سوءنیت یا هماهنگ‌نشده بوده باشد، چون همه می‌دانند که دولت بایدن، سازمان ملل، و سازمان کشورهای آمریکایی، و نیز جوونال مویس نقش نفرت‌انگیزی در وقایع هائیتی بازی کرده‌اند، برخلاف جامعه‌ی کشورهای کارائیب که مخالف کارهای رئیس سازمان کشورهای آمریکایی در رابطه با هائیتی بودند. فرد خوش‌نیت این طور برداشت می‌کند: «اوه، جالب است، این را ببین. شما فردی انقلابی (بارباکیو) را می‌بینید که سخنوری انقلابی است.» اما این فرد قاتل توده‌هاست. و این به شدت خطرناک است.

پی‌یر لبوسییر: به‌نظر می‌آید که به خوبی هماهنگ شده است، چون شواهد فراوان هستند. نام این فرد در وهله‌ی نخست توسط قربانی‌پیش برده شده است، و حتی تحقیقات سازمان ملل و وزارت خزانه‌داری آمریکا حتی در دوران ترامپ نیز نام او را مطرح کرده‌اند. تحسین این فرد به‌عنوان یک انقلابی توسط به اصطلاح روزنامه‌نگاران چپ‌گرا واقعا عصبانی‌کننده است. این امر نشان‌دهنده‌ی نژادپرستی بخش ویژه‌ای از رسانه‌های مترقی است؛ برای آن‌ها زندگی مردم هائیتی اهمیتی ندارد. مردم هائیتی کاملاً متوجه موضوع هستند، آن‌ها می‌دانند که چه کسانی آن‌ها را می‌کشند و چه کسانی از قاتلان حمایت می‌کنند.

کامیلا واله: رئیس‌جمهور آریستید و جنبش لاولس چگونه در این چارچوب جای

می‌گیرند؟

مارگارت پرسکاد: پرسش مهمی است. جنبش و حزب فانمین لوالس در کنار آریستید، خط حزبی فرقه‌گرایانه‌ی چپ سنتی را دنبال نکردند. آریستید یک الهیات‌دان لیبرتارین، و شخصی مردمی بود. لوالس با گروه چپ خاصی ارتباط نداشت، در واقع جنبشی توده‌ای بود؛ چطور بگوییم، خیلی‌ها در طبقه‌بندی و رده‌بندی آن مشکل داشتند. این را می‌گوییم چون ظاهراً، حتی برای کسانی که مثلاً شاید اطلاعات کاملی در مورد ونزوئلا و این‌که چطور آمریکا به دنبال هوگو چاوز مرحوم بود داشته باشند، در مورد هائیتی ابهامات بسیاری خواهند داشت. وقتی مسئله‌ی هائیتی در میان باشد، اطلاعات اینان ناقص است. علت چیست؟ ارزش دارد که در موردش بیندیشیم.

پی‌یر لبوسییر: مسئله بار دیگر مربوط به کم‌ارزش نشان دادن زندگی سیاهان است. من اینجا صرفاً کلیشه‌ها را زیر سوال نمی‌برم، بلکه کاملاً جدی هستم. جنبش لوالس و سازمان سیاسی آن، ادامه‌ی مبارزه اجدادمان هستند، همان‌طور که از طریق سازمان‌های گوناگون طی دو قرن گذشته خود را مطرح کرده‌اند. لوالس ادامه و تکمیل‌کننده‌ی انقلاب هائیتی است. اجداد پدری و مادری ما، چشم‌اندازی سیاسی داشتند. آن‌ها چشم‌اندازی از جامعه داشتند که باید با آرمان‌های برابری‌خواه سازماندهی می‌شد، و بازتاب آن را در جامعه‌ای که پس از استقلال سامان یافت دیدیم. اگرچه، این دیدگاه نژادپرستانه به‌طور پیوسته مطرح می‌شد: سیاه‌پوستان پیش از برده‌داری تاریخی نداشتند، چرا که ما هیچ چیز تولید یا ابداع نکردیم. این امر نه فقط در میان راست‌گرایان که در جنبش چپ نیز فراگیر است، به‌نحوی که وقتی مسئله‌ی هائیتی در میان باشد، مگر این‌که طرفدار این یا طرفدار آن باشی، مگر اینکه بتوان از بیرون تو را در این یا آن گروه قرار داد، همان‌طور که مارگرات هم می‌گفت در آن صورت تو از منظر چپ نهادینه‌شده، اصلاً به حساب نمی‌آیی. خب، مردم هائیتی از این‌رو به پا خاستند که شرایط استثمار که انسانیتشان را لگدمال می‌کرد مجبورشان کرد برخیزند و بگویند «نه. ما انسانیم و این را تحمل نمی‌کنیم. ما در آفریقا شیوه‌ی زندگی خود را داشتیم و می‌خواهیم بار دیگر جامعه‌ی خود را بر آن مبنا بسازیم.» این فقط حرف من نیست.

این بخشی از سنت شفاهی و روشی است که مردم، جوامع خود را پس از استقلال سامان داده‌اند.

این نادیده گرفتن سازمان‌یابی و مقاومت سیاهان است. برای مثال، مردم اغلب می‌گویند که هائیتی یک اقتصاد غیررسمی است. این مزخرفات دیگر چیست؟ ما در مورد اقتصادی صحبت می‌کنیم که چند قرن زندگی مردم را به خوبی تأمین کرده است. کجای این غیررسمی است؟ آنچه که آن‌ها رسمی به حساب می‌آورند در واقع چیزی است که قصد تحمیل آن را به اکثریت مردم هائیتی دارند، نه این که پاسخگو و تأمین‌کننده‌ی نیازهای مردم در رابطه با تغذیه، سرپناه، درمان، فرهنگ، یا هر چیز دیگر مثل آن باشد. در هجده سال گذشته، اشغال هائیتی که نظام اقتصادی جدید را به ما تحمیل کرده است، بدترین شرایط اقتصادی ممکن (نابرابری کامل، شکاف عظیم میان فقرا و ثروتمندان، نابودی اقتصاد محلی و تولیدات غذایی، و غیره) را در هائیتی به وجود آورده است. درحالی که طی دوره‌ی کوتاه ده ساله‌ی دموکراتیک در هائیتی، با لوالس و رئیس‌جمهور آریستید که دیدگاه جامعه‌ی اجدادمان را نمایندگی می‌کردند، تعداد مدارس و بیمارستان‌هایی که ساخته شد در مقایسه با تمام دوران دو قرن پس از استقلال، بسیار بیشتر بود. نمی‌گوییم که همه چیز خوب بود، اما حرکتی همه‌جانبه به سوی اصلاح امور وجود داشت، بسیج عمومی برای تغییر زیربنای قدیمی اجتماعی و پایه‌گذاری زیربنای جدید (جمله کامل شد؟). مارگارت به **ژاکوبن‌های سیاه** اشاره کرد. من عاشق **ژاکوبن‌های سیاه** هستم، چون واقعاً تاریخ ما را به‌عنوان انسان‌هایی که برای آزادی مبارزه می‌کنند تا خود را آزاد کنند نشان می‌دهد. مبارزه‌ی امروز ادامه‌ی همان مبارزه است.

مارگارت پرسکاد: فقط می‌خواهم چیزی درباره‌ی جمله‌ی «هرچه زودتر باید در هائیتی انتخابات برگزار شود» که مدام تکرار می‌شود بگویم. همه، حتی جامعه‌ی کشورهای کارائیب، می‌دانند که انتخابات با توجه به شرایط موجود امکان‌پذیر نیست. گروهی، شامل لوالس، که مطالبات خود را دارند، با مویس مخالفت می‌کردند. یکی از مطالباتشان، داشتن یک دوره‌ی گذار برای سازماندهی امور بود، به شیوه‌ای که برگزاری انتخابات را میسر سازد.

پی‌یر لبوسییر: قطعاً. پیشنهاد مطرح‌شده به زبان کارائیبی Sali Piblik، یا امنیت عمومی است، و خواهید دید که همه جای هائیتی در محله‌های مختلف نوشته خواهد شد. «پیش به سوی انتخابات، پیش به سوی انتخابات»؛ این شعار سازمان ملل است، و البته به نظر من این شعار در واقع خواسته‌ی آمریکاست، چرا که سازمان ملل مجری سیاست‌های آمریکاست. وقتی که آن‌ها کلمه‌ی انتخابات را به کار می‌برند، مردم را وادار می‌کنند به این که فکر کنند قرار است مشارکتی اتفاق بیفتد. نظام انتخاباتی که آن‌ها به هائیتی تحمیل کرده‌اند، با در نظر گرفتن تسلط آمریکا بر هائیتی، نظام انتخاباتی است تحت نفوذ جیم کرو (Jim Crow)، که به موجب آن توده‌ی مردم از فرایند انتخابات محروم شده‌اند. صدای آن‌ها حذف شده است. در هائیتی دیگر قانون **یک فرد، یک رای** مفهومی ندارد. آن‌ها شرایطی به‌وجود آورده‌اند که مشارکت توده‌ای حذف شود. فقط تعداد محدودی از مردم رأی می‌دهند. با این وجود، آن‌ها مطمئن می‌شوند سیستم‌های کامپیوتری را به کار ببرند که افراد را از پیش انتخاب کرده و بر آرای آن‌ها بیفزاید. تمام تصمیمات پیش از انتخابات گرفته می‌شود و تنها خواسته‌شان این است که مردم در انتخابات حضور پیدا کنند و صف‌های مصنوعی برای انتخابات به راه اندازند تا روزنامه‌نگاران از کنارشان عبور کرده و عکس بگیرند، و به جهان نشان بدهند.

مارگارت و من شاهد انتخابات ۲۰۱۶ در هائیتی بودیم و دیدیم که چه تعدادی از مردم از رای دادن محروم شدند. اطلاعات این موضوع بعداً به بیرون درز کرد. آن‌ها می‌دانند که برای فریب مجدد دنیا این راهش است. انتخابات برگزار شد اما آن‌هایی که در قدرت هستند نمایندگان اکثریت مردم نیستند. وظیفه‌ی این مقامات انتخابی عبارت است از: زدن امضای نهایی بر پای بخشنامه‌ها، موافقت با وام‌ها، و مجوز دادن به دزدی منابع کشور، چرا که آن‌ها اختیار قانونی برای انجام این کار را دارند. اما چه کسی مجبور خواهد بود که این وام‌ها را با بهره‌های سنگین بپردازد؟ طبق معمول، مردم هائیتی که این مقامات را انتخاب نکرده‌اند. آن‌ها به مردم تحمیل شدند، با این حال این مردم هستند که باید وام‌ها را به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بپردازند. این، لایه‌ای دیگری از استثمار، و ادامه‌ی نظامی است که مقابل مردم ایستاده. مردم می‌گویند «دیگر بس است، خسته شده‌ایم.» آن‌ها خواستار استعفا‌ی فوری مویس بودند، چرا که او به‌وسیله‌ی

آمریکا، سازمان ملل، و سازمان کشورهای آمریکایی، از طرف قدرت‌های امپریالیستی به آن‌ها تحمیل شده بود.

ما مردم هائیتی افراد معتبر، صادق و لایقی را انتخاب می‌کنیم که می‌توانند دولتی تشکیل بدهند که بخش‌های مختلف را نمایندگی کند، نهادهایی را که با اشغال هجده ساله و نظام دیکتاتوری مويس نابود شده‌اند بازسازی کند، و پاسخگوی نیازهای مردم در رابطه با آب آشامیدنی، بیمارستان‌ها و مدارس باشد. برای مثال، بسیاری از آموزگاران ما حقوقی دریافت نمی‌کنند؛ هائیتی پول زیادی دارد، اما پولی برای نظام آموزش پرداخت نمی‌شود، زیرا تمام این پول به جیب سازمان‌های مردم‌نهاد، خارجی‌ها و نخبگان داخلی می‌رود. پیشنهاد این است که این مرحله از پاکسازی به‌نحوی شروع شود که پس از سه سال دوره‌ی گذار، بتوان انتخابات را سازمان‌دهی کرد و مردم بتوانند آزادانه به نمایندگان انتخابی خود رأی دهند. یک فرد، یک رای. Sali Piblic در همین مورد است.

کامیلا واله: ما در طول مصاحبه در این مورد صحبت کرده‌ایم، اما بررسی جزئیات اهمیت و تأثیر برنامه‌ی آریستید برای استقلال هائیتی مفید خواهد بود. او به امنیت غذایی، بهداشت و درمان، آموزش، افزایش حداقل دستمزد، اخذ غرامت از فرانسه، دموکراسی در درون کشور، استقلال از نهادهای خارجی و غیره اولویت داد. تأثیر آریستید و جنبش لوالس چه بوده است؟

پی‌یر لبوسییر: در سال ۲۰۰۰، رئیس‌جمهور آریستید و فانمی لوالس کتابی منتشر کردند. همه به جز مردم هائیتی می‌دانستند که هائیتی کشوری ثروتمند با منابعی غنی است. آن‌ها مدام به ما می‌گفتند که ما کشور بسیار فقیری هستیم، هیچ چیزی نداریم، و هائیتی افتخاری جز شکست دادن فرانسه ندارد. اما ما هیچ ایده‌ای نداشتیم. تمرکز جنبش لوالس روی این موضوع بود که مردم هائیتی را آگاه به تاریخ مقاومت و استثمار بکند و نشان دهد که چگونه به این اینجا رسیده‌ایم. آن‌ها همچنین برنامه‌ای داشتند که اسمش سرمایه‌گذاری روی مردم (Investir Dans L'Humain) بود. منابع متنوع هائیتی را توضیح می‌داد و این‌که چگونه می‌توان آن منابع را در

توسعه‌ی کشور به کار ببریم، به عبارت دیگر شرایط زندگی را طوری بهبود بخشیم که مردم بتوانند زندگی خوب و شرافتمندانه‌ای داشته باشند.

برای مثال، رئیس‌جمهور آریستید و دولتش بر روی ایجاد نظامی عادلانه سرمایه‌گذاری زیادی انجام دادند. او ارتش هائیتی را در سال ۱۹۹۵ منحل کرد (بعدها توسط مویس بازسازی شد) که کار کوچک یا آسانی نبود. ارتش هائیتی ۴۰ درصد بودجه‌ی هائیتی را مصرف می‌کرد. ارتش در سال ۱۹۱۵ و به‌وسیله‌ی آمریکا در زمان حمله به هائیتی ایجاد شد تا برای جنگ علیه مردم هائیتی، انجام کودتا، سرکوب مردم، و اجرای شکنجه و کشتار به کار گرفته شود. رئیس‌جمهور آریستید ارتش را منحل کرد، یک نیروی پلیس غیرنظامی به‌وجود آورد، و آن ۴۰ درصد را بر روی خدمات اجتماعی و اقتصاد محلی سرمایه‌گذاری کرد. او مرکزی را که تقریباً معادل پنتاگون بود تعطیل و ساختمانش را به جنبش زنان اهدا کرد و وزارت امور زنان را برای بررسی مسائلی که اکثریت زنان با آن مواجه بودند تأسیس کرد. او در مدارس، بیمارستان‌ها، تولید غذای محلی و امثالهم سرمایه‌گذاری کرد، جامعه‌ی هائیتی را به‌نحوی بازبینی کرد که منافع مردم تأمین شود، و مردم به آن واکنش نشان دادند. برای اولین بار، هائیتی‌ها مهاجرت را قطع کردند و برای سرمایه‌گذاری به کشور بازگشتند. از زمان اشغال سال ۱۹۱۵ هائیتی توسط آمریکا، هائیتی‌ها به خاطر جنگ آمریکا و نظامیان علیه آن‌ها از هائیتی فرار می‌کردند. مردم به کوبا، جمهوری دومینیکن، و سایر جزایر می‌گریختند. شرایط برای ساخت کشور به‌وسیله‌ی آریستید و جنبش لاولس به‌وجود آمد.

موضوع بسیار مهم دیگر این است که مردمان هائیتی برای اولین بار کریول (Creole)، زبان ملی‌مان را که ۱۰۰ درصد مردم هائیتی به آن سخن می‌گویند، نکو داشتند. زبان فرانسه، تنها زبان رسمی بود، اما احتمالاً فقط ۱۰ تا ۱۵ درصد از مردم به آن زبان صحبت می‌کردند. مردمان هائیتی را مجبور کردند که در سرزمین خود احساس بیگانگی کنند. مثلاً اگر به دادگاه می‌رفتید، تمام نوشته‌ها و اسناد به زبان فرانسوی بود، بنابراین مردم صحبت‌هایی را که در مورد زندگی‌شان می‌شد و تصمیماتی را که درباره‌ی زندگی آن‌ها گرفته می‌شد، نمی‌فهمیدند. رئیس‌جمهور آریستید نخستین کسی بود که سوگند رسمی را به زبان کریول ادا کرد. حرکت بزرگی بود و تأثیری شگرف بر هائیتی

داشت. وقتی که به سازمان ملل رفت، سخنرانی‌هایش به زبان کریول بود. آن‌ها مجبور شدند که یک مترجم پیدا کنند. او نوعی احترام به‌وجود آورد و برای مردمان هائیتی غرور آفرید. وقتی که آریستید رئیس‌جمهور بود، مردم با افتخار می‌گفتند که اهل هائیتی‌اند.

دست آخر این که رئیس‌جمهور آریستید نشان داد که در واقع هائیتی بخشی از آفریقا و بخشی از منطقه‌ی کارائیب است. او در ایجاد همکاری بیشتر میان مردم آفریقا، هائیتی، و منطقه‌ی کارائیب بشدت فعال بود. مطالب زیادی برای صحبت در مورد آنچه که در دوران ریاست‌جمهوری آریستید و جنبش لوالاس انجام شده است، وجود دارد.

مارگارت پرسکاد: پی‌یر، واقعاً خوشحالم که مسئله‌ی زنان را مطرح کردی. من عضو کارگروه اعتصاب جهانی زنان در هائیتی هستم. تا آنجا که در توان ما است از زنان و پروژه‌هایشان حمایت می‌کنیم، می‌خواهد تولید غذا باید یا کمک به مراقبت از مردم. به‌خوبی می‌دانیم همه‌گیری کرونا نشان داده است که چقدر جامعه وابسته به افرادی است که از شما مراقبت می‌کند، و اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها زنان‌اند. زنان نقش محوری در مقاومت عمیق در هائیتی بازی کرده‌اند، این پدیده به روزهای انقلاب باز می‌گردد، حواسشان هست بچه‌ها غذا بخورند حتی اگر بزرگسالان غذایی نداشته باشند، و برایشان محلی برای خوابیدن و آسایش فراهم کنند. من بعد از قتل عام در *لاس‌الین* به آنجا رفتم و زنان خانه‌هایی را که توسط رئیس‌جمهور آریستید ساخته شده بود و جوخه‌های مرگ شبه‌نظامی به آن‌ها حمله کرده بودند، به من نشان دادند. آن‌ها در مورد بیمارستان‌هایی که تأسیس شده و بعد تعطیل شدند صحبت کردند. بار کاری که زنان به دوش می‌کشند، تمام کارهایی که نه تنها برای مراقبت از خانواده‌ی خود، بلکه برای ادامه‌ی مقاومت انجام می‌دهند، واقعاً نمی‌توان دست کم گرفت.

دانشگاه بنیاد آریستید همچنین تأسیس شد و بچه‌های زنان بازار (دستفروش)، رانندگان اتوبوس و کامیون، کارگران کشاورزی، و غیره در آن شرکت کردند. این تنها فرصت جدی برای آن بچه‌ها بود که به دانشگاه بروند و با تحقیر با آن‌ها رفتار نمی‌شد. این امر با تأسیس دانشکده‌ی پزشکی آغاز شد، اما دانشکده پس از کودتای دوم بسته شد و آمریکا از آن به‌عنوان پادگان نظامی استفاده کرد. وقتی که رئیس‌جمهور آریستید

بازگشت، گفت که تمرکزش بر نظام آموزش خواهد بود. او و همسرش، **میلدرد تروئیلوت**، در اوایل سال ۲۰۱۱ بازگشتند و در سپتامبر همان سال، دانشگاه دوباره افتتاح شد. من در چندین مراسم فارغ‌التحصیلی حضور داشتم و هزاران نفر از مردمان هائیتی خوشحال را دیده‌ام که افتخار می‌کنند فرزندان‌شان به‌عنوان پزشک، حقوقدان، پرستار، و درمانگر فارغ‌التحصیل شده‌اند. این دانشگاه حالا دارای دپارتمان کشاورزی است و در حال ساختن یک بیمارستان آموزشی نیز می‌باشد. آن‌ها همچنین در حال ایجاد رابطه با دانشگاهیان آمریکا و کارائیب هستند، و همچنین از اساتید خارجی دعوت کرده‌اند که به‌خاطر شیوع کرونا تمام این آموزش‌ها را به‌صورت مجازی انجام دهند. با توجه به اخبار بدی که از هائیتی می‌آید، این رخداد نقطه‌ی بسیار روشنی برای کشور بوده است. در آخرین مراسم فارغ‌التحصیلی که شرکت کرده بودم، شخص مهمی از رسانه‌ی تلویزیونی جریان مخالف آنجا حضور داشت و از آنچه که دیده بود کاملاً حیرت‌زده شده بود، و حتی به‌رغم این‌که در جستجوی اثبات نظریات انتقادی خود درباره‌ی هائیتی بود، در گزارشی خبری اذعان کرد که دانشگاه دستاورد بزرگی بوده است. این همان چیزی است که هر شهروند اهل هائیتی باید به آن افتخار کند. برای من، این ادامه‌ی کار آریستید و جنبش لوالس است که پی‌یر توضیح آن را داد. به‌رغم قطع جریان پول از سوی بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و دیگران به دولت آریستید، لوالس آن کاری را کرد که چند صد سال به وقوع نپیوسته بود. این نشان دهنده‌ی از خود گذشتگی، ادراک، و دلسوزی آن‌ها در رابطه با مردم هائیتی است.

پی‌یر لبوسییر: بنیاد آریستید برای دموکراسی، نهاد دیگری است که آریستید به‌وجود آورد، و در ۸ مارس (روز جهانی زنان) به‌وسیله‌ی جنبش مردمی زنان و به رهبری زنان برپا شد.

کامیلا واله: ما به‌طور مفصل در مورد موضوعات تاریخی و دوران حاضر مربوط به هائیتی صحبت کردیم. اجازه دهید نظری به مشخصات شرایط فعلی بیندازیم، شاید بهتر باشد با ترور شخص مویس شروع کنیم. مقامات هائیتی در بررسی‌های مربوط به

ترور، رئیس تیم امنیتی مویس را دستگیر کرده و حکم دستگیری **کوک تلوت** دادرس دیوان عالی کشور را صادر کردند. ارتباط مزدوران کلمبیایی نیز با موضوع ترور بیان شده است، و پنتاگون نیز اذعان کرده که چهار تن از متهمین مزدور در مدرسه‌ی قاره‌ی آمریکا تعلیم نظامی دیده‌اند. از آن زمان، از آنجاکه یکی از منشی‌های دادگاه به قتل رسیده بود، قاضی مسئول رسیدگی به قتل استعفا داد. نظر شما در مورد قتل مویس چیست؟ چه کسانی می‌توانند پشت آن باشند؟ شرایط فعلی چگونه است؟

پی‌یر لبوسییر: واقعیت این است که شرایط مبهم است. مردم هائیتی بیشتر به آن به‌صورت مسئله‌ی نزاع درونی بین گروهی از شرکای جرم، یا افرادی که با یکدیگر همکاری می‌کنند، و در صدرشان مویس، نگاه می‌کنند. بیشتر فکر می‌کنند که این اتفاق، یک انتقام‌گیری در میان رده‌های بالا بوده است و هیچ ربطی به اکثریت مردمی که این گروه کوچک برای مدت طولانی به آن‌ها ظلم می‌کردند، ندارد. مردم وقایع را این‌گونه می‌بینند. در بین دزدها هیچ شرافتی وجود ندارد. این پیچ‌وتاب‌ها ما را متعجب نمی‌کند. این واقعیت که قاضی گریخت و منشی دادگاه کشته شد، چندان هم غیرعادی نیستند. ما شاهد ترورهای علنی، کشتار علیه عموم، و فقدان تعقیب قانونی واقعی در یک نظام قضایی بسیار فاسد بوده‌ایم.

تنها افسوسمان این است که مردم هائیتی امیدوار بودند مویس را سرنگون کرده و او را پاسخگوی جنایت علیه بشریت و پول‌هایی که در دوران حکومتش دزدیده بود کنند، به‌طوری که می‌توانستیم آن ثروت را به‌عنوان مردم مسترد کنیم. این به‌رغم آن است که الیگارش‌های هائیتی و رسانه‌های خارج از هائیتی در تلاش‌اند تا از او یک قهرمان ملی بسازند. البته مویس طرفدارانی هم دارد، اما در اقلیت‌اند.

در رابطه با این‌که چه کسی دقیقاً پشت این ترور بود، نقل قولی را که از فردی عادی شنیدم، مطرح می‌کنم، «ببین، این فرد غذایش را از چندین تگار مختلف می‌خورد، طوری که وقتی دچار مسمومیت غذایی می‌شود مشکل بتوان گفت کدام غذا باعث مسمومیتش شده است.» اشخاص بسیاری، از جمله سناتور پیشین، اتهامات علنی را مطرح کرده‌اند که موییس درگیر تجارت قاچاق مواد مخدر بوده است. آن‌ها برای چندین سال حتی می‌گفته‌اند که او در مزرعه‌ی موز خود، باند پرواز اختصاصی داشت.

بنابراین می‌تواند با قتل مرتبط باشد. دیگر این که مویس اخیراً با چند نفر از اعضای ایگارش‌ی در حال کشمکش بود، کسب و کارشان را از چنگشان درآورده بود و کسب و کار خودش و همسرش را راه انداخته و اسمش را جومار (ترکیب نام کوچکشان) گذاشته بود. وقتی که پا توی کفش این آدم‌ها بکنی، رفتارشان با تو خاص خواهد بود. بنابراین گفتنش مشکل است. نکته این است که فتح این زندان باستیل، کار مردم نبود.

از مویس به خوبی محافظت می‌شد. محافظین دائماً در حال گشت‌زنی بودند. تک‌تیراندازها بالای خانه‌اش مستقر بودند. یک نفر توضیح داد که پیش از رسیدن به خانه‌اش، چندین راه‌بندان (حداقل چهار تا) وجود داشت. بنابراین برای کسانی که قادر باشند بدون هیچ دردسری از تمام آن موانع عبور کنند و بعد مویس را با آن بی‌پروایی بکشند، قطعاً در پشت پرده موضوعات دیگری باید باشد.

وقتی که رئیس کانون وکلا که همسایه مویس بود کشته شد، و گروهی از وکلا می‌خواستند در مقابل خانه‌اش یک دسته گل بگذارند، قادر به عبور از اولین راه‌بند نشدند. حالا ما در مورد مردم عادی صحبت نمی‌کنیم، بلکه درباره‌ی وکلایی صحبت می‌کنیم که قصد گذاشتن دسته گل بزرگداشت در مقابل خانه‌ی رئیس مقتول کانون وکلا داشتند. گاز اشک‌آور و گلوله‌ها به پرواز درآمدند، و مراسم خیلی سریع متوقف شد. بنابراین مردم می‌گویند: چطور این افراد به این آسانی توانستند از تمام این موانع عبور کرده و وارد خانه‌اش شوند و او را در اتاق خواب خود به قتل برسانند؟ حمله‌ی بسیار پیچیده‌ای بود، که در سطحی بالا برنامه‌ریزی شده و افرادی مهم در تمام سطوح در آن درگیر بودند.

کامیلا واله: نقش آمریکا در این مورد چه بود؟ باور این که چنین قتلی بدون اطلاع آمریکا رخ دهد، مشکل است، حتی اگر آمریکا در آن گیر و دار حامی مویس بوده باشد.

پی‌یر لبوسییر: بله، مردم در هائیتی می‌گویند که هیچ اتفاقی مثل این بدون اطلاع آمریکا نمی‌تواند به وقوع بپیوندد. آمریکا کاملاً بر هائیتی مسلط است، البته هائیتی هنوز تحت اشغال سازمان ملل است، اما در واقع به‌واسطه‌ی سازمان ملل در اشغال آمریکاست. برای مثال، طبق چندین گزارش، همانطور که پیش‌تر اشاره کردید مزدوران کلمبیایی

چندین ماه پیش از ترور، با اطلاع کامل دولت هائیتی، کلمبیا، و آمریکا، در هائیتی حضور داشتند و با پلیس هائیتی کار می‌کردند. این‌ها کسانی نبودند که ناگهان از آسمان افتاده باشند. علاوه بر آن، حدود سه هفته پیش از کشته شدن مویس، گروهی (به اصطلاح یک دارودسته، اما در واقع جوخه‌ی مرگی که دولت پولش را تامین و از آن حمایت می‌کرد) محله‌ی بسیار ثروتمندی به نام لابلول را که بیوه‌ی پریوال (رئیس‌جمهور سابق هائیتی) در آن اقامت دارد، به تصرف درآورد. در یک چشم به هم زدن، گزارش داده شد که مزدوران کلمبیایی تمام محله را از مهاجمین پاک کردند. کل موضوع، به نظر اصلاً قابل قبول نمی‌آید. کل این **داستان پلیسی** از این قرار است: می‌دانیم که مراقب کسب‌وکار اشخاص رده‌بالا هستند. گرگ‌هایی‌اند که بر سر گوسفندان، که ما مردم هائیتی باشیم، با هم می‌جنگند.

کامیلا واله: و آریل هنری را داریم که به‌عنوان نخست‌وزیر موقت هائیتی قسم خورد، توسط مویس دستچین شد، و گروه محور کاملاً از او حمایت کرد.

پی‌یر لبوسییر: دقیقاً، گزارش شده است که هنری حمایت بارباکیو را دارد. هنری کسی نیست که از آسمان نازل شده باشد. او بخشی از کودتای اول علیه رئیس‌جمهور آریستید در سال ۲۰۰۴ بود و در واقع در راس گروه غیرقانونی قرار داشت که تحت عنوان «شورای عاقلان» تشکیل شده بود (هیچ ماده‌ای شبیه به این در قانون اساسی هائیتی وجود ندارد). شورایی ساختگی توسط آمریکا بود تا ظاهر قانونی به کودتا بدهد. هنری بازیگری در درون آن گروه است. او همچنین رئیس کل وزارت بهداشت و رئیس دفتر دولت پریوال بود. او فرشته نیست. اشتباه نباید کرد، این دقیقاً همان رژیم مویس است اما با چهره‌ای متفاوت.

کامیلا واله: هنری همچنین با آمریکا در واکنش شرم‌آورانه‌شان به زلزله‌ی سال ۲۰۱۰ همکاری داشت. می‌توانیم در مورد زلزله‌ی ۱۴ اوت صحبت کنیم؟ هائیتی زلزله‌ای با قدرت ویرانگر ۷٫۲ را تجربه کرد، و بعد با طوفان گرمسیری مواجه شد. هزاران نفر کشته و زخمی، و بسیاری بی‌خانمان شدند. حتی مردمی که خانه‌هایشان خراب

نشده است از ترس پس‌لرزه‌ها در خیابان‌ها می‌خوابند. بیمارستان‌ها به شدت آسیب دیده‌اند، و همیشه مسئله‌ی نرسیدن کمک به مردم نیازمند کمک وجود دارد. زلزله و طوفان فاجعه‌های طبیعی‌اند، اما عوامل اجتماعی واقعی در پس این که چرا مردم هائیتی در مواجهه با این چنین حوادث طبیعی تا این حد آسیب‌پذیرند، وجود دارد. می‌توانید در این مورد و این که این موضوع چگونه با وقوع حوادث دیگر همخوانی دارد، صحبت کنید؟

پی‌یر لبوسییر: زلزله مثال دیگری از ویرانی هائیتی است. وقتی که مردمان هائیتی حاکم هائیتی بودند (مثلاً رئیس‌جمهور آریستید) این مردم هائیتی بودند که در مورد پول مالیات، منابع کشور، ساختن مدارس، بیمارستان‌ها، منابع آب آشامیدنی تمیز، حمایت از کشاورزی محلی و تولید غذا، و تمام آن چیزهایی که زندگی مردم را بهبود می‌بخشید، تصمیم می‌گرفتند. همچنین یک سازمان حفاظت از مردم در صورت وقوع بلایای طبیعی وجود داشت. اعضای این سازمان را جوانانانی تشکیل می‌دادند که اکثراً با کمک کوبا، جهت آمادگی برای بلایا و این که پس از وقوع حادثه چه باید کرد، آموزش فوق‌العاده خوبی دیده بودند. مکان‌هایی در محله‌های مختلف بود که افراد حاضر در آنجا می‌دانستند چطور رویدادهای اقلیمی را پیش‌بینی کنند، مانع از وقوع ویرانی شوند، و می‌توانستند مردم را بر اساس نیاز آماده کنند. تمام آن امکانات وجود داشتند. اما، با کودتای آمریکا، همگی را فراری دادند، آن‌ها را لوالس خطاب کردند، و این زیرساخت را که برای مردم عادی به‌وجود آمده بود نابود کردند.

اکنون می‌دانیم که هر سال قرار است طوفان داشته باشیم. وقتی که کشور دست خود مردم هائیتی بود، برای آن آماده بودیم. «باشد، می‌دانیم که طوفان دارد می‌آید، اما قرار نیست دنیا به آخر برسد؛ به‌خاطر موقعیت جغرافیایی هائیتی، وقوع طوفان اجتناب‌ناپذیر است.» اما تمام تجهیزات آماده بودند. زیرساخت برای مقابله با آن مهیا بود، بنابراین مردم می‌دانستند که چگونه و به کجا پناه ببرند، پیش از طوفان، در خلال آن، و پس از آن چه کنند، همان کاری که در کوبا و جاهای دیگر می‌کنند. تمام آن‌ها نابود شدند. آنچه شاهدیم این است که هر سال در هائیتی هر باد قوی تبدیل به یک

فاجعه می‌شود. البته که کشورهای دیگری در منطقه وجود دارند که این نوع آب‌وهوا بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد (بالاخره بلایای طبیعی‌اند)، اما همیشه در هائیتی به خاطر عدم آمادگی، بی‌پناهی و آسیب‌پذیری مردم و نبود امکانات برای مقابله با پیامدهای طوفان، تأثیرات بسیار بدتری دارد. از زمان کودتای ۲۰۰۴، وضعیت به این صورت بوده است.

مارگارت پرسکاد: من به طور فزاینده‌ای نگران بودم که پول امداد به کجا می‌رود، درست مثل زلزله‌ی ۲۰۱۰ که همانطور که گفتیم سازمان‌های مردم‌نهاد بزرگی مثل صلیب سرخ پول کلانی را که جمع کردند که هرگز به دست مردمی که به آن نیاز داشتند نرسید. این بار، مردم بسیار آگاه‌ترند، و فکر می‌کنم کسانی هستند که واقعاً می‌خواهند از آن پرهیز کنند، و می‌خواهند مطمئن شوند که منابع و پول جمع‌آوری‌شده به نفع آن‌هایی که مستقیماً آسیب دیده‌اند، استفاده می‌شود. اگرچه برخی سازمان‌های چپ مترقی در آمریکا، حتی برخی سازمان‌های سیاهان انقلابی، فهرستی از سازمان‌هایی که مردم باید به آن‌ها کمک کنند، منتشر کرده‌اند. و نام برخی سازمان‌ها در برخی از این فهرست‌ها مسئله برانگیز است.

اینان کسانی‌اند که در جبهه‌ی بین‌المللی خوش‌صحبت‌اند، لفاظی‌های انقلابی می‌کنند، اما پای عمل که به میان می‌آید داستان‌طور دیگری است. بسیاری از آن‌ها جاه‌طلبی‌های سیاسی دارند، یعنی این‌که قصد نامزدی برای انتخابات دارند و معاملاتی هم کرده‌اند، و برخی از آن‌ها حتی در کودتا علیه آریستید دست داشتند. نگرانی من این است که آن‌ها از خوش‌نیتی مردمی که می‌خواهند به هائیتی کمک کنند، برای جمع‌آوری پول و ساختن سازمان‌های خود سوءاستفاده می‌کنند. بسیاری از این سازمان‌ها مخالف جنبش توده‌ای در هائیتی و لوالاس هستند. آدم باید حواسش به این‌ها باشد.

وقتی مردم از من می‌پرسند به کجا کمک کنند، به آن‌ها می‌گویم با توجه به واقعیت‌های عینی، تنها سازمان مورد اعتماد **صندوق کمک اضطراری هائیتی** است که هرچه جمع می‌کند به مردم هائیتی می‌دهد. می‌دانم که بعضی وقت‌ها مردم به دنبال فهرستی بلندبالا هستند، اما اگر در موردش جدی باشید باید واقعاً آن فهرست را

بررسی کنید، باید افرادی که آن را مدیریت می‌کنند بشناسید، چه تیپ آدم‌هایی هستند، چه می‌کنند، کجا می‌روند. سازمان‌هایی هستند که برای مثال حتی کار امدادی نمی‌کنند اما برای جمع آوری کمک تلفن می‌کنند. قبلاً هم این را گفته‌ام، اما من این پدیده را هم تافت همبستگی صنعتی، نوعی همبستگی امپریالیستی، می‌دانم. این خطر وجود دارد که برخی که واقعاً قصد کمک دارند اما با واقعیت‌های مسئله آشنا نیستند، به جای این‌که با دیگران صحبت کنند، و سعی کنند اشخاص را بشناسند، سعی کنند پاسخگو باشند، سریعاً فهرستی پدید می‌آورند و اعلام می‌کنند که در حال جمع‌آوری کمک مالی برای هائیتی هستند. خب، آن‌ها اغلب تبدیل به نسخه‌ی کوچکتري از آنچه می‌شوند که سازمان‌های مردم‌نهاد بزرگ بر سر کمک‌ها می‌آورند، و در نهایت جنبش مردمی را تضعیف می‌کنند. من به آن‌ها می‌گویم: می‌دانید که همه‌ی ما مسئول انتخاب آنچه هستیم که بدان ارجاع می‌دهیم. ویلمت بران، کسی که جنبش زنان سیاهپوست برای دستمزد در ازای کار خانه را بنیان گذاشت، آن را بیان کرد، و من قاطعانه با آن موافقم؛ یکی از بی‌شمار سخنان درخشان او بود.

فردی در مورد کمک‌هایش با من تماس گرفت و چیزی شبیه به این گفت: «اوه، در فکر این بودم که به چنین و چنان گروهی کمک کنم، اما بعد متوجه شدم که مدیریتش با سیاهپوستان نیست.» شاخص آن‌ها برای کمک این است که توسط سیاهان مدیریت شود. معذرت می‌خواهم اما دووالیه‌ها سیاهپوست بودند، مویس سیاهپوست بود، بارباکیو سیاهپوست است. سیاهپوست بودن نمی‌تواند تنها شاخص انتخاب مرجع کمک باشد. وقتی که در موقعیت بسیار بدی روزگار می‌گذرانی و هر روز در حال سروکله زدن با نژادپرستی ساختاری و اشکال دیگر آن هستی، تمایل به رفتن به جهتی داری که کمی جدایی‌طلبانه است، یعنی گفته شود که «خب، من می‌خواهم با سازمان‌های سیاهان رابطه داشته باشم.» من مطلقاً معتقد به خودمختاری هستم. منظورم این است که من به تأسیس زنان سیاه برای دستمزد برای کار خانه کمک کردم. اما این نمی‌تواند تنها شاخص باشد. من در باربادوس که حدود ۹۵ درصد آن سیاه هستند بزرگ شدم، و همه می‌دانستند که دشمن می‌تواند چهره‌ی سیاه داشته باشد، کاملاً واضح است. فکر می‌کنم که این آن چیزی است که ما (که عمدتاً از جوامع

سیاه آمده‌ایم) باید به مردم آمریکا، اروپا، و ملل غربی در کل یادآوری کنیم که فقط صرف اینکه کسی سیاه است و خوب صحبت می‌کند به این معنا نیست که می‌توان معیار پاسخگویی را کنار گذاشت و آن فرد یا سازمان را از شناخت بیشتر معاف کرد.

کامیلا واله: در خاتمه، فقط می‌خواهم نظری به آینده بیندازم. آینده چگونه است؟ چه امیدی در پیش است؟

پی‌یر لبوسییر: مردم هائیتی به بسیج خود ادامه خواهند داد. آن‌ها از امید و آرزوهایشان دست بر نخواهند داشت. آن‌ها برنامه‌ی **سرمایه‌گذاری روی مردم** را که توسط لوالاس پیاده شد، رها نخواهند کرد. منابع کشور و مالیاتی که مردم هائیتی به خزانه ملی داده‌اند باید به شکلی استفاده شود که عملاً اکثریت مردم از آن بهره ببرند؛ مدارس، بیمارستان‌ها، و منابع تمیز آب آشامیدنی ساخته شود؛ شرایط کاری بهبود یابد، طوری که دهقانان و تک‌تک اهالی هائیتی بتوانند با احترام و در یک محیط امن و شکوفا زندگی کنند. حتی مردم ما از فعالیت‌های تفریحی هم لذت ببرند. کشورمان را باید از یوغ جوخه‌های مرگ که حکومت ترس و وحشت را به مردم تحمیل کرده‌اند آزاد کرد.

مردم به خاطر جوخه‌های مرگ، در شهر باشند یا خارج از شهر، اغلب مجبور به فرارند یا این‌که خود را به دهان شیر بیندازند. اگر کشاورز باشی و بمانی، زمینت را از دست می‌دهی و علاوه بر آن مجبور به بازگشت به زمینت می‌شوی و عملاً بدون دستمزد برای همان کسانی که آن را غضب کرده‌اند، کار می‌کنی. تصاحب زمین که نقض حکم قانون است، اتفاقی نیست؛ بخشی از سیاستی است که در اوایل سال ۲۰۰۳ در گردهمایی اتاوی کانادا تصمیم گرفته شد و حدود هجده سال اشغال هائیتی به اجرا درآمده است.

مردم هائیتی می‌گویند، «نه، ما مبارزه خواهیم کرد، ما جلوی این را خواهیم گرفت، و ما این نظام را واژگون خواهیم کرد و تغییر خواهیم داد.»

کامیلا واله: همچنین می‌خواهم اضافه کنم همانطور که به خوبی می‌دانیم، آمریکا دائماً در حال اخراج مردمان هائیتی از کشور خود است و به اشغال هائیتی ادامه می‌دهد،

و آن‌هایی که در آمریکا اهل هائیتی نیستند باید در قلب امپراتوری، علیه امپریالیسم آمریکا و در همبستگی با هائیتی و مردم هائیتی بسیج شوند. همانطور که مارگارت گفت، ما دین بزرگی به ژاکوبن‌های سیاه، نه تنها به خاطر سال ۱۸۰۴، بلکه امروز، داریم.

پی‌یر لبوسییر: از بیان آن سپاسگزارم، از صمیم قلب با شما موافقم. دولت بایدن به خوبی می‌داند که چه می‌گذرد. به خاطر همین است که مردمان هائیتی به شما خواهند گفت: هائیتی آزمایشگاهی است نمود کل ساختار جهانی سلطه. منظور آن‌ها این است که هر اتفاقی که در هائیتی روی می‌دهد بدون اطلاع آن‌هایی که کمک مالی، گروه محوری (یا به قول مردمان هائیتی «دارودسته‌ی محوری») را کنترل می‌کنند، صورت نمی‌پذیرد. این به منزله‌ی آن نیست که آن‌ها قادر مطلق‌اند یا چیزی شبیه به آن، اما چنان نفوذی در کشور دارند که هر آنچه به ضرر مردم هائیتی است، بخشی از سیاستی است که اجرا می‌کنند. وظیفه‌ی ما این است که آن را ساقط کنیم و همانطور که گفتید، این درخواستی است برای همبستگی. ما مردمان هائیتی کاملاً با تمام آنچه رخ داده است آشنا هستیم. اما ممکن است مخاطب خارجی تصور کند که این‌ها را از خودمان ساخته‌ایم یا این‌که اغراق می‌کنیم. این‌طور نیست. همه چیز ثبت و ضبط شده، و بسیار روشن است. ما نیاز داریم که جامعه‌ی جهانی را در جریان بگذاریم، و امیدواریم که مردم همراه با ما و در همبستگی با ما مبارزه کنند.

متن بالا برگردانی است از:

<https://monthlyreview.org/2021/10/01/the-long-haitian-revolution/>